

مرور مصائب جنگ جهانی دوم در گفت‌وگو با سیاوش جمادی:

در دوره‌های ناامیدی، پرسش‌ها فلسفی‌تر می‌شوند



سعید برآبادی

خانمان سوزترین جنگ دنیا، خدمات فراوانی به پیشرفت بشر تقدیم کرد اما پیش از آن، همان بشرا در آتش سوزانده بود. آغاز جنگ جهانی دوم که امسال مصادف با دهم شهریور شده است، یادآور قدرت‌گرفتن هیتلر در آلمان و بارانش در مجموعه «متحدین» بود. جنگ جهانی دوم با این توهم آغاز شد که رکود اقتصاد جهان را می‌توان با کشورکشایی تغییر داد. در نهایت اما شعله‌های آتش این جنگ به همان اندازه از نظامیان‌ش قربانی گرفت که غیرنظامیان را به کشتن داد. ۷۶ سال پس از روزی که آلمان اولین خط‌ونشان را برای دنیا کشید، «سیاوش جمادی»، مترجم و نویسنده‌ای که آثار فراوانی را از ادبیات و فلسفه این کشور به زبان فارسی آورده است، به «شرق» می‌گوید، آتش جنگ‌ها هنوز با همان مفاهیم قدیمی برافروخته می‌شوند و در بر همان پاشنه می‌چرخد. او از چگونگی آماده‌شدن یک کشور برای بدل‌شدن به میدان مبارزه می‌گوید و پس از آن به ایران بازمی‌گردد و اینجا را کشوری می‌داند که به چند دلیل عمده، شاید دیگر هیچ‌گاه اسیر جنگ و جنگ‌افروزی نشود. اما به‌راستی راه ایستادن در برابر تمامی جنگ‌ها در گوشه‌گوشه این جهان خاکی چیست؟ جمادی، تنها باور انسان‌ها را «انسان» می‌داند و معتقد است در شرایطی که امیدنداشتن با مرگ یکی است، آدمی محکوم به داشتن امید و پذیرش این واقعیت است که تنها کارهم‌بودن انسان‌ها می‌تواند مانع از جنگ‌های بیشتر بر این کره خاکی شود.

۷۶ سربازانی که ۷۶ سال پیش با هیتلر همراه شدند یا در مقابل ارتش او ایستادند، چه تصویری از جنگ داشتند؟ آیا می‌شود دریافت که آنها می‌دانستند یا به چه ورطه‌ای می‌گذازند یا خیر؟ مردمی که در فاصله سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ در شدیدترین وضعیت ممکن درگیر وقایع خشونت‌بار و وحشیانه جنگ بودند چطور می‌توانند در برابر این سؤال پاسخ‌گو باشند؟ مردمی که از هردو سو، زیر بار تبلیغات جنگی و قتل و غارت قرار داشتند به‌طوری‌که نه توان باورکردن گزارش‌های جنگ را داشتند و طاقت در آنها را، چطور می‌توانند به این سؤال جوابی روشن بدهند؟ بدون تردید، انگیزه‌ای در هر جنگ هست که انسان‌ها را به حرکت درمی‌آورد؛ انگیزه‌ای از جنس «ساختن» یا انگیزه‌هایی از جنس «تیلیفات» اما مهم این است که افق طراحی‌شده توسط جنگ‌افروزان، افق دست‌یافتنی‌ای نیست و جنگ نیز به آسانی پیش نمی‌رود؛ در مورد آلمان، شاهدیم که در سال ۱۹۳۳ حزب نازی به قدرت می‌رسد تا نبوده‌دهنده افق رفع بحران‌های اقتصادی، مهار تورم و بی‌کاری باشد و اکثریت آلمانی آن روزگار مجذوب چنین ایده‌ای می‌شوند که در نقاط‌های هیتلر به‌خوبی آشکارند. اما چنین نطفی‌هایی، نطفی‌های نخستین او به حساب می‌آید، اندکی بعد و در ۲۸ آوریل سال ۱۹۳۹ مسیر این نقطه‌ها تغییر می‌کند و هیتلر به ملت آلمان می‌گوید که مرا خداوند فراخوانده برای نجات مردم آلمان که حتی بدون ریختن یک قطره خون، ملت را از زیر ستم داخلی نجات داده‌ام. او از افزایش تولید، کاهش بی‌کاری و رشد اقتصادی می‌گوید و طبق روال هر سیاست‌مدار شارلاتانی خود را ستایش می‌کند تا برایش هورا بکشند و مردم هورا می‌کشند چراکه تا آن زمان، هنوز شاهد شعله‌های جنگ نشده‌اند!

۷۷ به عبارت دیگر هیتلر مردمش را گام‌به‌گام به پرتگاه جنگ جهانی دوم می‌برده است؟ بله، به فاصله دو سال از آن نقط، او در سال ۱۹۴۱ در یک نطق تاریخی می‌گوید که آلمان یک رسالت جهانی دارد؛ آلمان باید برای تغییر جهان قربانی شود؛ا اگر بخواهید این ایده را در مغز کسی فرو کنید، باید پیش از هرچیز مردم آن ملت را انسانیت‌زدایی کرده باشید. لازم است که در آن جامعه، فردیت از بین رفته و یکدست‌سازی اتفاق افتاده باشد. بنابراین قطعا ایده‌هایی بوده که در دو سوی جنگ، سربازان را به نبرد واداشته اما امروز برای ما و آن روز برای مردمی که در معرض جنگ قرار گرفته بودند چندان آشکار نیست.

اشاره می‌کنم به آرتور کستلر که خود از مبارزان علیه جنگ بود، در «گفت‌وگو با مرگ» نوشته است، ۱۰ درصد از جنگ‌ها، عملیات جنگی و ۹۰ درصد آنها رنجی است که به چشم نمی‌آید؛ به گفته او شاید شرح مرده‌شورخانه‌های آندلوس در جنگ داخلی اسپانیا، بهتر از شرح نبردها، وضع جنگ را آشکار کند؛ اما در همین جنگ به استناد کتاب «مهدی سمسار» وقایعی برشمردمی می‌شوند که نشانه توحش دوطرفه در پهنای میدان یک جنگ است؛ توحشی که کمتر به چشم می‌آید و نشان‌دهنده فواری یک نرفت سادیک بوده و شرارت‌هایی که اصولا ضرورتی نداشته‌اند؛ چه ضرورتی داشته که یک کشیش در میانه جنگ مثله شود؟ چه نیازی بوده که یک جمهوری‌خواه را به آتش بکشند؟

۷۸ در جهان امروز وضع تا حدودی تغییر کرده و به‌نظر می‌رسد که رسانه‌ها در بروز یا افول شعله‌های جنگ نقش بیشتری دارند.

در ظاهر، جنگ ترکیبی است از تبلیغات، افسون‌زدگی ملت‌های یکدست‌شده و خودشیفتگی روسای آنها، اما در پنهان، اتفاق دیگری

می‌افتد؛ اتفاقی که آدورنو در کتاب دیالکتیک منفی آن را چنین شرح می‌دهد: «آشوویتس به‌گونه‌ای برگشت‌ناپذیر نشان داد که فرهنگ شکست خورده است؛ یعنی در قلب فراورش‌های فلسفه و هنر و دانش‌های روشنگری، چنین حادثه‌ای می‌تواند اتفاق بیفتد. او معتقد است که چنین سنت‌هایی در عمل ضد آن قدرتی بودند که انسان را از شرارت یا تغییر بازدارند، یعنی در سستی که تا آن زمان برپایه فلسفه و اخلاق و هنر به وجود آمده بود ناتوان بود از اینکه مانع بروز چنین جنگ‌هایی شود.»

۷۹ اما امروز همان مظاهر فلسفی، هنری و حتی روشنگری به صورت تقلیل‌یافته، ساده‌شده و عمومی‌شده سعی در ممانعت از جنگ دارند، مثال ساده‌اش کاربرانی هستند که در شبکه‌های اجتماعی فعالیت می‌کنند یا گرافیتی‌هایی که در شهرها می‌بینیم یا حتی تلاش عمومی مردم یک کشور برای خروج از وضعیت زرد جنگ.

اگرچه آدورنو روی چنین اندیشه‌ای تاکید می‌کند اما من بر آن هستم که آنچه امروز جنگی را پدید می‌آورد، پیش از تضارب اندیشه‌ها، مسائل اقتصادی است. مسئله هستی یک جامعه است که آن را به سوی جنگ سوق می‌دهد، چنانچه در جنگ جهانی دوم اگر سوسایل دموکراتیسم هم بر اقتصاد خودش و هم بر سیاست خودش اختیاردار بود و به آن حدی نمی‌رسید که تورم و گرسنگی و بیکاری، تفکر را محو کنند، امروز به جای این جنگ شاهد یک دموکراسی بسیار قوی‌تر بودیم. اما باید پذیرفت حتی دموکراسی بسیار قوی و راستین هم نمی‌تواند مانع از توحش‌ها و دخالت دولت‌ها در کشورهای دیگر شود.

۸۰ در ظاهر، جنگ ترکیبی است از تبلیغات، افسون‌زدگی ملت‌های یک‌دست‌شده و خودشیفتگی رهبر آنها، اما در پنهان، اتفاق دیگری می‌افتد؛ اتفاقی که آدورنو در کتاب دیالکتیک منفی آن را چنین شرح می‌دهد: «آشوویتس به‌گونه‌ای برگشت‌ناپذیر نشان داد که فرهنگ شکست خورده است. در قلب فراورش‌های فلسفه و هنر و دانش‌های روشنگری، چنین حادثه‌ای می‌تواند اتفاق بیفتد

۸۱ پس به اعتقاد شما، اگر در جامعه‌ای شاهد دموکراسی باشیم، ایمنی‌اش در برابر جنگ‌افروزی بیشتر است؟ اگر در جامعه‌ای دموکراسی راستینی از بالا به پایین وجود داشته باشد، بله؛ این امید ممکن است برای جامعه‌ای که مردم به طور مستقیم و- بدون لاپوشانی‌هایی که سعی دارد کم‌کم دموکراسی را به ماکت دموکراسی بدل کند- در آن نقش دارند. ایمنی در برابر جنگ بیشتر باشد. به‌خصوص در زمانه ما که سطح دانش عمومی بالا رفته و جامعه‌ای چون جامعه ما کمتر اجازه می‌دهد، منابع تروثش به باد رود، خشونت به آسانی در چنین جامعه‌ای یا نمی‌کردد.

۸۲ در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی چه پتانسیلی در ایران وجود دارد که می‌تواند مانع از بروز جنگ در این کشور شود؟ ما دارای فرهنگ و زبانی به نام فارسی هستیم که با آن می‌توانیم با فردوسی صحبت کنیم، این در حالی است که یک اروپایی چنین امکانی را ندارد، زیرا در هزار سال پیش، اروپا از این‌ خاطره‌های ادبی- فرهنگی خالی است، یا لاقال چنین حساسه‌ای که دارای وزنی از اندیشه و فکر باشد در آنجا وجود نداشته است. این جریان فکری که در ایران به وجود آمده، فرهنگی را به پویش واداشته و زبانی را -که ما نیافریده‌ایم- ایجاد کرده که امروز پشتوانه ماست و ما را ایرانی می‌کند. مردم ایران، هیچ‌گاه

همراه نیازمندان جهان شویم

افراد بی‌شماری را تحت تأثیر قرار داده است. همچنین ما در این روز، انسانیت مشترک خود را جشن می‌گیریم. خانواده‌ها و جوامعی که با انعطاف‌پذیری و حفظ کرامت خود تلاش می‌کنند از بحران‌های امروز جان سالم به در ببرند، لایق و نیازمند تعهد مجدد ما هستند تا هرچه در توان داریم را در راستای فراهم‌کردن ابزار لازم برای داشتن آینده‌ای بهتر به‌کارگیریم.
هریک از ما می‌توانیم تغییری ایجاد کنیم».
او پیشنهاد داده است مردم با هشتک #ShareHumanity یا هشتک‌ها Share شوند تا فقط برای یک روز، فعالیت‌های بشردوستانه را ترویج دهند و به افرادی که صدای‌شان شنیده نمی‌شود، کمک شود و با به‌اشتراک‌گذاشتن داستان‌های‌شان از بحران، امید و انعطاف‌پذیری، صدای‌شان شنیده شود.

مسئولان و مدیران جهان قرار است در ماه می سال آینده برای اولین‌بار در «اجلاس بشردوستانه سران» دور هم جمع شوند. شاید این اجلاس امکان مناسبی برای سران دولت‌ها، کشورها و رهبران جامعه مدنی، بخش خصوصی، جوامع بحران‌زده و سازمان‌های چندجانبه برای اعلام همکاری‌های مهم طرح‌هایی جدید باشد؛ اما ابتکارهای متعددی در گوشه و کنار ایران و جهان برای انجام این‌ فعالیت‌ها صورت می‌گیرد.
قطعا در هر زمینه‌ای امکان کلاهبرداری و سوءاستفاده از احساسات لطیف وجود دارد؛ مثلا در ایران گروه‌های تلگرامی زیادی در این زمینه فعالیت می‌کنند. به‌گونه‌ای که افراد محتاج را شناسایی

زاویه



عکس: آیدین رهبر شرق

جنگ‌طلب و وحشی نبوده‌اند و با این همه همیشه در معرض تجاوز قرار گرفته‌اند و اگر زمانی دست به حرکت‌های فرهنگی و نظامی زده‌اند به خاطر مقابله با متجاوزان بوده است. پس وضعیت ما به دلیل زبان فارسی و ریشه‌های فرهنگی‌مان فرق دارد با کشورهایی مثل سوریه که هنوز مثل قبیله زندگی می‌کنند. ایجاد یک جامعه دموکراتیک که مزین به آزادی اندیشه، مطبوعات و گفت‌وگوی آزاد در فضای عمومی باشد در ایران امر ممکن است؛ اگرچه همین حالا در بسیاری از کشورهایی که می‌توانند هدف گروه‌های تدروی جنگ‌طلب باشند، چنین اتفاقی محال به‌نظر می‌رسد.

۷۷ جنگ‌ها اگرچه خانمان سوز بوده‌اند اما ثمراتی هم داشته‌اند؛ ثمراتی که کمتر درباره آن سخن گفته شده و بیشتر تمرکز جامعه جهانی همواره روی آسیب‌ها و کشتار و تخریب‌های جنگ‌ها بوده است، سرنشأ این ثمرات را کجا می‌توان پیدا کرد؟

در نگاهی بنیادین درمی‌یابیم که در دوره‌های ناامیدی، پرسش‌های فلسفی‌تری مطرح می‌شوند؛ خامی می‌گوید «از آدم‌م نبود گردون را سود/ وز رفتن من جلال و جاهش نفزود/ و هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود/ کاین آمدن و رفتسم از بهر چه بود» جهان را فلسفی‌تر می‌بیند و پرسش‌هایش را عمیق‌تر مطرح می‌کند؛ چراکه در دوره ناامیدی می‌سراید. چنین سؤالی را هم دیگران پرسیده‌اند و آن هم در اوضاع وخیم و مصیبت‌بار جنگ‌ها که پرسش‌ها شکل بنیادینی درباره هستی پیدا کرده‌اند. اما چرا؟ باید توجه داشت که پرسش از خلا بیرون نمی‌آید، بلکه این وضعیت‌های پیرامونی و اینجایی و اکنونی ماست که ما را به پرسش وامی‌دارد. پرسش از اینکه چرا ما به جهانی این‌چنین آمده‌ایم بیشتر زمانی مطرح می‌شود که انسان متوجه بی‌عدالتی جهان شده است؛ من نام این وضعیت را وضعیت ایوب می‌گذارم. در کتاب مقدس، داستان ایوب، بسیار شورانگیز و البته ترازیک است؛ داستانی مربوط به سه هزار سال پیش که در آن ایوب پیغمبر از سوی پهوه مورد شکنجه واقع شده و تازه در چنین وضعیتی است که درمی‌یابد، انسان‌های اطرافش از زنان زیتون‌کار تا مزرعه‌داران در رنج‌هایی می‌کشند و او به این بی‌عدالتی اعتراض می‌کند؛ اعتراض به چیزهای سراسر بی‌عدالتی.

۷۸ جهان امروز در شرایط عجیبی است؛ گویی هر جغرافیایی روی یک بشکه باروت خوابیده و آتش جنگ‌ها زیر خاکسترها هنوز روشن است، در چنین وضعیتی چطور می‌شود به پایان جنگ‌ها امیدوار بود؟ فکر نمی‌کنم روزی را در جهان بدون ستم و ظلم سیری کرده باشیم. البته ظلم‌ها فقط آنهایی نیستند که در قانون برایشان تعریفی ارائه شده؛ چراکه قانون‌ها در سراسر جهان فقط توانسته‌اند بخشی از ظلم‌ها را بپوشند.

اما آلام انسانی فراوانی در جهان هست که جایی برای نوشته‌شدن ندارند. در چنین شرایطی امید واهی داشتن و دلخوشی‌دادن خودفریبی است و از سوی دیگر، انسان محکوم است به امید؛ بنابراین یا باید امید داشت یا مرد؛ اما انسان جز انسان کسی را ندارد و تنها از طریق هم‌نوع خود است که می‌تواند هویت خود را تعیین کند و با در کنار هم قرارگرفتن روبه‌روی جنگ‌ها و جنگ‌افروزی‌ها بایستد. هیچ راهی جز این وجود نداشته، ندارد و نخواهد داشت. انسان است که می‌تواند به کمک انسان بیاید و همسنگی انسان‌هاست که می‌تواند طامع قدرت‌ها را مسخر کرده و آتش جنگ‌ها را خاموش کند. دیر یا زود، خرد بشری به این نکته خواهد رسید که با همیاری و همسنگی بشری می‌توان روبه‌روی تمامی جنگ‌ها ایستاد.

یک مفهوم

ژن‌ها شکنجه را منتقل می‌کنند

یک مطالعه جدید بر بازماندگان هولوکاست نشان می‌دهد که آسیب‌های شدید روحی (تروما) می‌تواند ژن‌های فرزندان را تحت‌تأثیر قرار دهد. یافته‌های این مطالعه، تئوری «ای ژنتیک» را درباره انسان تأیید می‌کند. ایی ژنتیک نظریه‌ای در زمینه توارث است که می‌گوید ژن دارای حافظه‌ای برای یک واقعه است. ممکن است دو نسل در معرض واقعه یا رخدادی قرار بگیرند و این رخداد در ژن‌های آن نسل نشان‌گذاری شود و موضوع برای چهار یا پنج نسل بعد یا بیشتر ادامه یابد.این یافته توسط تیم تحقیقاتی بیمارستان «مونت سینیایی» نیویورک به رهبری «راشل یهودا» به دست آمده است. این تیم تحقیقاتی مطالعه‌ای ژنتیکی بر ۳۲ مرد و زن یهودی که در طول جنگ جهانی دوم در اردوگاه‌های کار اجباری نازی شاهد یا قربانی شکنجه بوده‌اند یا در این مدت مجبور به مخفی‌شدن از دست نازی‌ها بوده‌اند، انجام داده‌اند. این تیم همچنین فرزندان این گروه و امکان اختلال اضطراب در آنها را مورد مطالعه قرار دادند و آن را با کودکان یهودیانی که در طول جنگ جهانی دوم خارج از اروپا زندگی می‌کردند مقایسه کردند. یهودا در این‌ زمینه می‌گوید: «تغییرات ژنتیکی که در فرزندان مشاهده شد را تنها می‌توان به تجربه هولوکاست در والدین آنها نسبت داد». نتایج تحقیقات تیم یهودا را می‌توان نمونه‌ای روشن از انتقال آسیب‌های روحی والدین به فرزندان دانست که یهودا از آن با عنوان اپی ژنتیک یاد می‌کند. اپی ژنتیک معتقد است تأثیرات محیطی مثل سیگارکشیدن، رژیم غذایی و استرس می‌تواند ژن کودکان و حتی در مواردی ژن نوه‌ها را تحت‌تأثیر قرار دهد. این نظریه البته نظریه‌ای بحث‌برانگیز است زیرا درمقابل این نظر که ژن موجود در DNA تنها راه برای انتقال اطلاعات بیولوژیکی بین نسل‌هاست این ایده را مطرح می‌کند که ژن‌های ما همیشه می‌توانند تحت‌تأثیر محیط تغییر کنند و اصلاح شوند. البته مطالعات دیگری نیز نتایج مطالعه یهودا و همکارانش را تأیید می‌کند. برای مثال یک تحقیق نشان داده در دختران هلندی که مادران آنها در قحطی شدید پایان جنگ جهانی دوم باردار بوده‌اند، خطر ابتلا به اسکیزوفرنی بالاتر بوده است. تیم یهودا در مطالعه خود بر یک منطقه خاص از ژن‌ها که مربوط به تنظیم هورمون استرس است، متمرکز شدند. این هورمون کاملاً تحت‌تأثیر تروماست. نتیجه آزمایش آنها نشان می‌دهد این منطقه از ژن بازماندگان هولوکاست مشابه همان منطقه از ژن فرزندان آنهاست. درصورتی‌که این همسانی ژن‌ها در گروه کنترل‌ی دیده نشد. با تجزیه و تحلیل‌های ژنتیکی بیشتر، تیم این احتمال را که این تغییرات اپی ژنتیک در نتیجه تجربه تروما توسط خود کودکان است، رد کرد. یهودا در این زمینه می‌گوید: «براساس دانش ما، این نشانه‌ها انتقال اثرات استرس از والدین به فرزندان را قبل از لقاح و در نتیجه تغییرات اپی ژنتیک نشان می‌دهد». البته هنوز مشخص نیست چگونه این تغییرات ممکن است از والد به فرزند منتقل شود. یهودا نتایج کامل این مطالعه را در کتاب «روان‌پزشکی زیستی» منتشر کرده است. پیش از یهودا، دانشمندان نشان داده بودند که حیوانات می‌توانند برخی ترس‌ها را برای نسل بعد از خود به ارث بگذارند. برای مثال در یک مطالعه روی موش‌های نر، رایحه شکوفه گیللاس در محفظه موش منتشر و همبره با آن یک شوک الکتریکی به موش داده می‌شد. بنابراین موش‌ها هر زمان رایحه شکوفه گیللاس را حس می‌کردند می‌ترسیدند حتی اگر شوک الکتریکی در کار نبود. فرزندان این موش‌ها نیز با وجود اینکه هیچ‌وقت شوک الکتریکی دریافت نکرده بودند، بلافاصله با استشمام رایحه شکوفه گیللاس نشانه‌های ترس را از خود نشان می‌دادند. این در حالی بود که بچه‌موش‌هایی که در گروه دیگری قرار داشتند از رایحه شکوفه گیللاس نمی‌ترسیدند.

خاطرات مرده

زشت‌وزیبای جنگ

هما نصرتی، می‌گوید که هر عکس لاقصل هزار کلمه حرف برای گفتن دارد، این موضوع شاید در مورد عکس‌هایی که وجهه تاریخی ندارند درست باشد اما در مورد آن فرِم‌هایی که راویان تاریخ معاصر بوده‌اند، کم‌لطفی است. جنگ جهانی دوم، یکی از آن صحنه‌های بزرگ تاریخ است که راویان خاموشی چون بهترین عکاسان جهان دارد. آنها در قاب‌های تصویری خود، تلاش دو طرف را برای پیروزی یا پایان جنگ به نمایش گذاشتند. متحدان که نیروی متهاجم بودند، سعی کردند در قالب این عکس‌ها توان نظامی خود را عرضه کنند و به‌اصطلاح با جنگ روانی دشمن را بترسانند و از آن‌سو، متفقین، عکاسانی را به استخدام درآوردند که روایتگران صلح و دوستی و انتشار فجایع انسانی جنگ بودند.

بر فراز مصر: از میان عکس‌هایی که با تاریخ جنگ جهانی دوم گره خورده، می‌توان به عکس پرواز هواپیمای نظامی بر فراز اهرام لائته مصر اشاره کرد. این هواپیما یکی هواپیمای تندرو آمریکا بوده و عکس در شرایطی به ثبت رسیده که هواپیمای موردنظر را برای جنگ فوری به منطقه گسیل کرده‌اند. شاید پیام این عکس اشارهای است به بُعد تکنولوژیکال نیروهای متفقین؛ اینکه هواپیماهای آنها امروز بر فراز یکی از مهم‌ترین دست‌سازهای اسطوره‌ای بشر است. گوپی داد علای پیشرفت در آن دوره بوده عکس در سال ۱۹۴۳ گرفته شده است؛ درست در روزهایی که متحدین کم‌کم باور شکست در جنگ را پذیرفته بودند.



افراشته‌شدن پرچم: این عکس یکی از شاهکارهای دنیای عکاسی است؛ عکسی که از نظر زیباییشناسی به نابلو نقاشی کلاسیک می‌ماند و گویی نقاشانی چون میکِل‌آنژ آن را نقاشی کرده‌اند. واقعیت اما این است که عکس را در ۲۳ فوریه سال ۱۹۴۵ گرفته‌اند؛ روزی که برچم آمریکا به‌عنوان یکی از اعضای متفقین بر بالای تپه‌ای در جزیره Iwo Jima برافراشته شد. متفقین با این عکس که چندروز بعد در بسیاری از روزنامه‌های جهان به‌صورت گسترده چاپ شده، نشان دادند که توانسته‌اند با یک ارتش متحد، جهان را از ادامه این جنگ بازدارند.



متفقین در ایران: پس از آنکه در آغاز جنگ جهانی دوم در ۹ شهریور ۱۳۱۸، ایران بی‌طرفی خود را اعلام کرد، در سوم شهریور ۱۳۲۰ ارتش متفقین به بهانه حضور جاسوسان آلمانی به ایران حمله کردند. در این روز نیروهای شوروی از شمال و شرق و نیروهای بریتانیایی از جنوب و غرب، از زمین و هوا به ایران حمله و شهرهای سر راه را اشغال کردند و به سمت تهران آمدند. این عکس تاریخی رژه نیروهای متفقین در میدان اصلی شهر کرمانشاه را نشان می‌دهد.



توان جنگ، پشت خط مقدم: در پشت جبهه‌ها، موافقت یا مخالفت با جنگ می‌توانست، از هر شهروندی در هر کشوری یک جاسوس، یک هوادار و درنهایت یک مقصر بسازد. این تصویر که یکی از مشهورترین تصاویر جنگ است، مجازات یک دختر هوادار نازی را در یکی از شهرهای فرانسه به نام «مولنتریم» نشان می‌دهد. تاریخ پای عکس، ۱۹۴۴ است، یعنی حدودا زمانی که جنبش آزادی‌بخش فرانسه به پیروزی نزدیک شده بود و آدم‌هایی چون این دختر، تانوان انتخاب خود را با رانده‌شدن از جامعه، تراشیده‌شدن مو و… پس می‌دادند.



بدن‌های لاغر و چشم‌های نگران: اگرچه در اردوگاه‌های کار اجباری و اردوگاه‌های مرگ، هیچ‌گاه و از هیچ دو سوی جبهه روی عکاسان باز نشد تا تاریخ از آنها سندی قابل‌ارائه داشته باشد اما در بعضی از مراجع و کتابخانه‌های ملی، می‌توان تک‌عکس‌هایی را از برخی اردوگاه‌ها پیدا کرد. این عکس که زندانیان اردوگاه مرگ در «بوخنوالد» را نشان می‌دهد، در سال ۱۹۴۵ گرفته شده و حدیث غم‌بار لاغری بدن‌ها، گویای شرایط بد نگهداری زندانیان در هنگامه جنگ است.

